فصلنامه علمی ـ پژوهشی اندیشه نوین دینی
سال ۷، تابستان ۱۳۹۰، ش ۲۵
صفحات ۱۱۴ ـ ۸۹

ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
A Quarterly Research Journal
Vol. 7, Summer 2011, No. 25

واکاوی مفهوم «بغی» و «باغی» و مصداق‌شناسی «خروج بر امام عادل» و چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان

علی‌اکبر کلانتری*

چکیده

بغی عبارت است از خروج و جبهه‌گیری گروهی از مسلمانان مقابل امام عادل و قیام براندازانه ضد او.
براساس ادله و قرائن، ضرورت جهاد و مقابله با باغیان و خروج‌کنندگان بر «امام عادل» شامل خروج‌کنندگان بر ولی فقیه نیز می‌شود و این عنوان، اختصاص به امام‌ﷺ ندارد. البته لازم است، پیش از هرگونه اقدام قهرآمیز ضد این گروه، آنان را ارشاد و راهنمایی کرد و به شبهه‌های احتمالی آنان پاسخ داد. باغیان، محکوم به کفر نیستند و درصورت صلاحدید حاکم اسلامی، اموال آنان، مصادره نمی‌شود. چنانچه خروج‌کنندگان بر پیشوای عادل، جدای از تشکیلات حاکمیت اسلامی، دارای سازمان و قدرت و شوکت باشند، به‌منزلهٔ بغاة شناخته می‌شوند، درغیراین‌صورت، از مصادیق محاربان خواهند بود و احکام ویژه این گروه بر آنان مترتب می‌گردد.

واژگان کلیدی

بغی، باغیان، خروج، امام عادل، سیره امام علی‌ﷺ، ولی فقیه.

---

*. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز. akalantari@rosi.shirazy.ac.ir
تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲۹ تاریخ تأیید: ۸۹/۱۲/۱۴

طرح مسئله

از مباحث مهم کلامی که ارتباط وثیق آن با موضوع جهاد، سبب شده است، به‌جای آنکه مورد توجه متکلمان قرار گیرد، کانون توجه فقیهان واقع شد، مبحث «بغی» و «خروج بر امام عادل» و چگونگی برخورد حاکم اسلامی با باغیان است. این مبحث، همانند مبحث «کفر» و «ارتداد»، هرچند دارای صبغه و ماهیت کلامی است، طرح آن در فقه و کثرت و تنوع مسائل آن در این دانش، سبب شده است متکلمان، خود را از طرح و بررسی مباحث مرتبط با آن، بی‌نیاز ببینند یا از آن، بحث چندانی به‌میان نیاورند.

ضرورت پرداختن به این موضوع در عصر حاضر، بدان جهت است که سمت‌وسوی مستقیم نصوص و روایات‌رسیده و نیز برخی عبارت‌های دانشمندان اسلامی، خروج بر امام معصومﷺ و عمدتاً مرتبط با گروه‌هایی است که به مخالفت با حاکمیت امام علیﷺ برخاستند؛ و به علت عدم حاکمیت سیاسی فقیهان جامع الشرایط، در طول تاریخ، بحثی از «خروج بر ولی فقیه» به میان نیامده است. یکی از فقیهان پیشین، به‌صراحت می‌نویسد:

> کل من خرج علي امام منصوص علي امامته وجب قتاله. (حلی، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۳۰)
> هرکس بر امامی که امامت او منصوص است، خروج نماید، جنگ با او واجب است.

یکی دیگر از ایشان، می‌نویسد:

> کل من خرج علي المعصوم من الأئمهﷺ فهو باغ. (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۴۰۷)
> هر کسی بر امام معصومﷺ خروج نماید، باغی است.

افزون بر این، مفاد پاره‌ای نصوص و مضمون بسیاری از عبارت‌های فقیهان، آن است که باغیان و شورشیان بر حکومت امام معصومﷺ، در زمره کافران شمرده می‌شوند. حال باید دید آیا این تلقی، شامل خروج‌کنندگان بر ولی فقیه جامع الشرایط نیز می‌شود؟ پرسشی که، تاآنجاکه نگارنده می‌داند، در هیچ‌یک از متون کلامی و فقهی به آن پاسخ داده نشده است.

از سوی دیگر، برخلاف نصوص فراوانی که مدلول صریح آنها، جواز جنگیدن و مقابله با خروج‌کنندگان بر امام عادل است، ظاهر عبارت «لاتقتلوا الخوارج بعدی» (سید مرتضی، بی‌تا: ۹۴) از امام علیﷺ دلالت بر نهی از کشتن این گروه دارد.

همچنین براساس برداشت برخی فقیهان، سربازان امام علیه السلام می‌توانند بخشی از اموال باغیان را به غنیمت گیرند. بنابراین می‌توان پرسید: آیا اموال خروج‌کنندگان بر ولی فقیه نیز، مشمول همین حکم است؟

این مسائل و نیز چگونگی مقابله دولت اسلامی با همسران و فرزندان گروه یادشده و تکلیف مردم در مواجهه با این دسته، از مسائل مهمی است که تاکنون طرح نشده و یا به‌خوبی تبیین نگردیده است و ضرورت پاسخگویی به آنها در این عصر که عصر حاکمیت تبلیغات و رسانه است و گاه، نه‌تنها قشرهای عادی، بلکه خواص نیز دچار شبهه و سردرگمی می‌شوند، بیش از هر زمان، احساس می‌شود.

بحث درباره مفهوم بغی و تبیین ضابطه «باغی» پیش از هر چیز، ریشه در قرآن کریم دارد که می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ». (حجرات / ۹) به علت درگیری امام علی علیه السلام و برخورد منحصربه‌فرد آن حضرت با باغیان زمان خود، موسوم به «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین»، می‌توان بیشترین مباحث این باب را الهام‌گرفته از سخن و سیره آن حضرت دانست.

این مقاله، درصدد است با نگاهی نو، به‌دلیل‌های یادشده و احادیث دیگر و نیز بررسی کلمات و تعبیرات فقیهان در این باب، به پرسش‌های فوق پاسخ دهد.

پیش از ورود در متن بحث، بیان دو نکته، یکی به‌منزلهٔ فرضیه و دیگری به‌منزلهٔ پیش‌فرض، سودمند است.

نکته نخست آنکه می‌توان کسی را که مقابل حاکمیت پیشوای معصوم علیه السلام قیام نماید و با اقدامات براندازانه و تحرکات خشونت‌آمیز، به معارضه با وی برخیزد، از مصادیق قطعی«باغی» دانست و براساس ادله و قرائن، این عنوان بر قیام‌کنندگان ضد ولی فقیه جامع الشرائط نیز صدق می‌کند.

نکته دوم آنکه دربارهٔ حجیت روایات مرتبط با موضوع ولایت فقیه و چگونگی دلالت آنها و نیز دلالت برخی آیات در این زمینه، بحث‌های گسترده‌ای مطرح است که طرح و بررسی

آنها، رسالت این مقاله نبوده، از ظرفیت آن بیرون است. آنچه این نوشتار بر آن تأکید می‌کند، پذیرش حجیت و دلالت آنها، به‌صورت پیش‌فرض است.

بغی چیست و باغی کیست؟

گرچه واژه «بغی» را افزون بر «تعدی و تجاوز»، به‌معنای برگشتن از حق، حسادت، کبر ورزیدن، قصد فساد نمودن، ظلم و ستم و دروغ‌گویی دانسته‌اند (ابن‌منظور، ۱۴۱۶ : ۱ / ۴۵۷ ــ ۴۵۵؛ طریحی، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۲۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۴ / ۴۴۰) به نظر می‌رسد، بازگشت همه این معانی، به‌معنای نخست است. زیرا هریک از امور یادشده، به‌نحوی، تجاوز از حد است. چنانکه یکی از واژه‌شناسان نیز می‌نویسد: اصل البغي مجاوزة الحد. (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۴۳) اینکه به زن و کنیز زناکار «بغی» می‌گویند، (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۰ / ۴۶) به‌دلیل تجاوزکاری و خروج او از حدود و موازین شرع است.

راغب، بغی را بر دو قسم ممدوح و مذموم می‌داند. قسم نخست مانند اینکه شخص، از عدالت فراتر رفته، اقدام به احسان نماید یا افزون بر واجبات، به مستحبات نیز عمل کند، و قسم دوم از نظر وی، عبارت است از تجاوز از حق و روی‌آوردن به باطل. (راغب، ۱۴۱۲: ۱۳۶) ظاهراً، مقصود وی از این تقسیم، ابراز این نکته است که برخلاف تلقی برخی، واژهٔ بغی، تنها به‌منزلهٔ صفت ذم به‌کار نمی‌رود، بلکه می‌تواند در مقام مدح نیز استعمال شود.

به‌هرحال، چنان‌که خواهیم دید، مفهوم اصطلاحی بغی و باغی، تناسبی آشکار با معنای اصلی این واژه دارد، و با تتبع در عبارت‌های فقها، با دو تعریف از «باغی» برمی‌خوریم. برخی نوشته‌اند:

> المراد من الباغي في عرف الفقهاء المخالف للامام العادل الخارج عن طاعته. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۱۹)
>
> مقصود از باغی در عرف فقها، کسی است که با امام عادل، مخالفت ورزد و از اطاعت او خارج شود.

به همین مضمون است، سخن صاحب‌جواهر که در تعریف «بغی» می‌نویسد: «الخروج عن طاعة الامام العادل». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۲۲) بر این اساس، باغیان کسانی هستند که

در عرصه سیاسی و امور حکومتی، با خواست و فرمان پیشوای عادل مخالفت کرده، از اطاعت او بیرون روند.

بدیهی است، گسترهٔ این تعریف، شامل همه کسانی می‌شود که تمرد و سرپیچی خود از فرامین و احکام حکومتی امام عادل را با تحرکات نظامی، شورش، قیام براندازانه، جبهه‌گیری آشکار، مخالفت مدنی، خروج از حاکمیت و اموری مانند آن نشان دهند.

این در حالی است که بیشتر فقها، برای باغی، مفهوم محدودتری در نظر گرفته‌اند. اگرچه عبارت‌های این دسته، یکسان نیست، همه آنان در اینکه باغی عبارت است از «کل من خرج علي امام عادل»، نظر مشترک دارند. آنچه در پی می‌آید. پاره‌ای از این عبارت‌ها است:

الباغي هو كل من خرج علي امام عادل و شقّ عصاه، باغي. (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۱۵)
هرکسی است که بر امام عادل خروج نماید و جمع او را پراکنده سازد.
من قاتل اماما عادلا فهو باغ. (طوسی، ۱۴۰۴: ۲۴۴)
هرکس با امام عادل، وارد جنگ شود، باغی است.
كل من خرج علي امام عادل و نكث بيعته و خالفه في احكامه فهو باغ. (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)
هرکس بر امام عادل خروج کند و بیعت با او را بشکند و از احکام و فرامینش مخالفت نماید، باغی است.
من خرج علي امام عادل ... . (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۱ / ۲۵۶؛ حلی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۵۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۹۱)
من خرج علي المعصوم من الائمة علیهم السلام فهو باغ. (شهید اول، ۱۴۱۱: ۷۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ :۲ / ۴۰۷)
الباغي من خرج علي الامام. (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۲۸: ۲ / ۷۷)
المقصود من البغاة هم الخارجون ـ من المسلمين ـ علي الامام العادل. (انصاری، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۶۴)
البغي في عرف المتشرعة: الخروج علي الامام العادل بالسيف و نحوه. (روحانی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۱۰۸)

براساس تعریف این گروه، باغیان، تنها بر کسانی اطلاق می‌شود که ضد امام عادل

مسلمان، قیام نمایند و وارد جنگ با دولت اسلامی شوند و با قیام براندازانه و تحرکات خشونت‌آمیز، به مقابله و معارضه با آن برخیزند. بدیهی است بنابر این تعریف، صرف خروج از حاکمیت و قهر سیاسی و عدم حضور در عرصه‌های حکومتی، بغی گفته نمی‌شود.

به‌هرحال، می‌توان گفت، تعریف دوم که در میان فقها، مشهور است و قائلان بیشتری دارد،[1] با سخن و سیره امام علی‌علیه‌السلام، همخوانی بیشتری داشته، می‌توان برخی روایات را تأییدکنندهٔ آن دانست؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، آن حضرت، به صرف جدایی خوارج نهروان از اردوگاه مسلمانان و به‌محض بدگویی‌ها و مخالفت‌های گفتاری این گروه، به مقابله و جنگ با آنان برنخاست و سهم آنان از بیت‌المال را قطع نکرد.

در روایات می‌خوانیم: روزی، درحالی‌که علی‌علیه‌السلام در مسجد، مشغول سخنرانی بود مردی از خوارج با قطع سخن آن حضرت، و در اعتراض به قضیه حکمیت، خطاب به آن حضرت گفت: «لا حکم الا لله، امام در پاسخ فرمود: کلمة حق یرید بها باطلا» و افزود: «لکم علینا ثلاث ألّا نمنعکم مساجد الله أن تذکروا فیها اسم الله ولا نمنعکم الفئ ما دامت ایدیکم معنا و لا نبدأکم بقتال؛ شما بر ما، سه حق دارید: یکی اینکه مانع عبادت شما در مساجد خدا نشویم، دیگر آنکه، مادامی که دست شما با ماست، مانع برخورداری شما از فیء [و بیت‌المال] نگردیم و سوم آنکه آغازگر جنگ با شما نباشیم». (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۵)

ممکن است از جملهٔ «مادامت ایدیکم معنا» برداشت شود که حضرت، قطع‌نکردن سهمیه خوارج از بیت‌المال را منوط به همراهی آنان با جبهه حق کرده تا قدرت و توان رزمی آنان را در اختیار گرفته باشد، بنابراین به‌محض همراهی نکردن آنان با جبهه حق و خروج آن گروه از حاکمیت، باغی‌بودن آنان، تحقق می‌یافته است و این موضع‌گیری، تأییدکننده تعریف نخست از باغی است.

ولی چنان‌که می‌دانیم و به‌لحاظ تاریخی روشن است، گروه موسوم به خوارج، از همان

---

۱. بلکه می‌توان گفت، تا آنجا که می‌دانیم کسی جز صاحب جواهر، به دیدگاه اول قائل نیست؛ زیرا گرچه علامه حلی، در کتاب *تذکرة الفقهاء*، همین دیدگاه را پذیرفته است، در کتاب *ارشاد الاذهان*، به همان تعریف مشهور قائل شده است.

ابتدا که به این نام، خوانده شدند، هیچ‌گاه، با جبهه حق نبودند و از هرگونه همراهی و مساعدت آن حضرت دریغ می‌ورزیدند، ازاین‌رو، از این جمله امام می‌توان فهمید، امام محفوظ‌ماندن سهم آنان از بیت‌المال را منوط به جدا نشدن آنان از جمعیت مسلمانان، و عدم اعلان استقلالشان دانسته است.

شماری از فقهای بزرگ نیز، از جمله مزبور همین معنا را برداشت کرده‌اند. ازجمله شیخ طوسی در تفسیر آن نوشته است: «یعني لستم بمنفردین» (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۵) و مانند ابن‌ادریس که به‌منزلهٔ یکی از شروط تحقق بغی می‌نویسد:

> أن یخرجوا عن قبضة الامام، منفردین عنه في بلد او بادیة، فاما إن کانوا معه في قبضته، فلیسوا اهل بغي. (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)
>
> اینکه از حیطه نفوذ امام بیرون رفته و جداگانه در آبادی یا بیابانی گرد آیند و اما چنانچه در کنار امام و در حیطه حکومت او باشند، اهل بغی محسوب نمی‌شوند.

علامه حلّی نیز، در دو موضع از کتاب‌های خود با عبارتی همانند عبارت ابن‌ادریس، بر لزوم این شرط در تحقق بغی تاکید می‌ورزد. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۰۶ و ۴۰۷؛ همو، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۲۹)

همچنین شیخ طوسی، پس از یادآوری این نکته که احکام بغی بر کسانی مترتب می‌شود که پراکنده‌کردن و ازبین‌بردن جمعیت آنان، نیازمند هزینه‌کردن مال و تجهیز لشکر باشد، تأکید می‌کند که درصورت اندک بودن شمار معارضان و سهولت دستیابی به آنان، احکام اهل بغی بر آنان صدق نکرده، همانند دیگر آحاد جامعه، مشمول حدود و موازین شرعی خواهند بود. در ادامه می‌نویسد:

> و اما ان کانت کثیرة ذات منعة لکنهم ما خرجوا عن قبضة الامام فتأولوا و أتلفوا ضمنوا و أقیمت علیهم الحدود. (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۸)
>
> درصورتی‌که شمار معارضان زیاد و دارای قوت و قدرت باشند، ولی بااین‌وجود، از دسترسی و حیطه نفوذ امام خارج نشوند و با توجیه اقدامات خود، به اتلاف [اموال دیگران] اقدام نمایند، ضامن خواهند بود و حدود شرعی بر آنان جاری می‌گردد.

صاحب جواهر نیز، به‌صراحت می‌نویسد: «المراد من قوله‌ﷺ: «ما دامت ایدیکم معنا»، عدم الانفراد». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۳۲)

به‌هرحال، بسیاری از فقها، تحقق بغی و مترتب‌شدن احکام مربوط به آن را، منوط به سه شرط زیر دانسته‌اند:

۱. معارضان، قدرتمند و قوی باشند، به‌گونه‌ای که بازدارندگی و پراکنده‌کردن آنان، نیازمند صرف هزینه و تجهیز نیرو و اقدامات جنگی باشد؛ و درصورت ناچیز بودن تعداد و ضعف و سستی در برنامه و نقشه آنان، باغی شمرده نمی‌شوند و باید آنان را راهزن و در زمره محاربین دانست.[۱]

۲. از دسترسی امام بیرون رفته در آبادی و یا بیابانی گردآیند. بنابراین چنانچه در قبضه امام و تحت نظارت و نفوذ او باشند، باغی شمرده نخواهند شد.

۳. گرفتار شبهه‌ای نادرست باشند و با توجیه و تأویلی که از نظر آنان صحیح است، به مخالفت با امام برخاسته، در مقابل او جبهه‌گیری کنند؛ درغیراین‌صورت، این‌گونه افراد، راهزن خواهند بود و احکام محاربین دربارهٔ آنان اجرا می‌شود. (بنگرید به: طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۴ و ۲۶۵؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵؛ حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۰۶ و ۴۰۷؛ همو، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۲۹)

مرحوم کاشف الغطا، افزون بر شروط یادشده، از دو شرط دیگر نیز سخن به میان می‌آورد:

۴. آنان را نتوان از طریق استدلال و مناظره و بحث و گفتگو از اقدام خود بازداشت.

۵. با زیرکی و نفوذ میان آنان و به‌طورکلی با کار دیگری غیر از جنگ، بازداشتن آنان از معارضه و مطیع‌کردنشان ممکن نباشد. (کاشف الغطاء، بی‌تا: ۲ / ۴۰۴)

به‌نظر می‌رسد شرط چهارم در نظر این فقیه، مبتنی بر چگونگی برخورد امام علی‌ﷺ

---

۱. صاحب *جواهر* در تعریف محارب می‌نویسد: کل من جرّد السلاح او حمله لاخافة الناس ولو واحد لواحد علی وجه یتحقق به صدق ارادة الفساد في الارض ... محارب، هرکسی است که با کشیدن اسلحه یا حمل آن، درپی ترسانیدن مردم برآید، هرچند این کار، توسط یک نفر و برای ترسانیدن یک نفر انجام شود، به‌گونه‌ای که با کار او، این معنا تحقق یابد که اراده فساد در زمین دارد. (نجفی، ۱۳۶۲: ۴۱ / ۵۶۴) و براساس قول مشهور، حد محارب آن است که براساس صلاحدید حاکم، یا کشته شود یا به دار آویخته شود، یا دست راست و پای چپ او قطع گردد و یا تبعید شود. (بنگرید به: همان: ۵۷۳)

با خوارج نهروان است که پیش از اقدام نظامی ضد آن گروه، عبدالله بن عباس را جهت گفتگو و مذاکره و اتمام حجت، روانه دیدار با آنان نمود. (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۳ / ۳۴۳) ولی چنان‌که پیداست، این شرط و نیز شرط اخیر، نقشی در صدق عنوان باغی و تحقق بغی نداشته، مناسب است آنها را از مقدمات و اموری دانست که زمینه جنگ با آنان را فراهم می‌آورد. درباره شرط سوم نیز، باید گفت، این امر، تنها درباره خوارج نهروان و بخش‌هایی از لشکریان معاویه صادق است که گروه نخست پس از تن‌دادن امام علی‌علیه‌السلام به حکمیت، دچار شبهه شدند و گروه دوم در نتیجه فضاسازی‌ها و تبلیغات سوء معاویه، آن حضرت را در ریختن خون عثمان سهیم دانستند. و چنان‌که می‌دانیم، طلحه و زبیر و حامیان آن‌دو، و نیز معاویه و شمار بسیاری از یاران و سربازان او، در جنگ با امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، هدفی جز مطامع دنیوی نداشتند و دچار هیچ‌گونه شبههٔ فکری و عقیدتی نبودند. براساس روایتی، امام باقرعلیه‌السلام جنگ‌های امام علی‌علیه‌السلام با معارضان زمان خود را عظیم‌تر [و دشوارتر] از جنگ‌های پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله با مشرکان زمان آن حضرت می‌داند و در بیان دلیل آن می‌فرماید:

> لان اولئك كانوا جاهلية و هؤلاء قرؤا القرآن و عرفوا فضل اهل الفضل، فأتوا ما أتوا بعد البصيرة. (نوری، ۱۴۰۸ : ۱۱ / ۶۶)
>
> زیرا آنان، اهل جاهلیت بودند ولی اینان، قرآن می‌خواندند و برتری اهل فضیلت را می‌دانستند و پس از یافتن بصیرت، کردند آنچه کردند.

بنابراین، می‌توان دو شرط اول و دوم را در تحقق مفهوم بغی و صدق باغی، کافی دانست.

امام عادل کیست؟

چنان‌که اشاره شد، برخی فقها مانند شهید ثانی، در تحقق مفهوم بغی، به‌صراحت، سخن از خروج بر امام معصوم به میان آورده‌اند. (شهید ثانی، ۱۴۱۰ : ۲ / ۴۰۷) برخی دیگر نیز، مانند صاحب ریاض، هنگام بحث از شرط حضور امام معصوم در واجب شدن نماز جمعه می‌نویسد: «المتبادر منه حين أطلق المعصوم؛ هرگاه این کلمه به‌طور مطلق استعمال شود، متبادر از آن، امام

معصوم است»، وی می‌افزاید: فقهایی مانند فاضل تونی و محقق خوانساری نیز، به این نکته تصریح کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۵ : ۶ / ۲۴)

در این میان، علامه حلّی، ضمن بحث درباره بغی، شروط نه‌گانهٔ ذیل را در صدق عنوان امام، مورد اتفاق شیعه و سنی می‌داند: ۱. مکلف بودن، ۲. اسلام، ۳. عدالت، ۴. حریت، ۵. ذکوریت، ۶. علم، ۷. شجاعت، ۸. صاحب‌نظر بودن و داشتن کفایت سیاسی، ۹. داشتن سلامت شنوایی، بینایی و تکلم.

سپس از امور ذیل، به‌منزلهٔ شروط مدّ نظر شیعه نام می‌برد: ۱. داشتن سلامت کامل جسمی، ۲. قرشی بودن، ۳. برتری بر همه اهل زمان، ۴. منزه‌بودن از امور قبیح، ۵. منصوص‌بودن ازطرف خدا یا پیامبر یا کسی که امامت او را نص ثابت کرده است، ۶. عصمت. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۹۸ ـ ۳۹۳)

چنان‌که از دو شرط اخیر در کلام علامه استفاده می‌شود، مقصود وی نیز از «امام» در مبحث بغی، امام معصوم‌علیه‌السلام است.

براساس ادله و شواهدی که اشاره خواهیم نمود، نباید در تعمیم احکام مربوط به بغی و باغیان، به شورشیان و خروج‌کنندگان بر حاکمیت فقیه جامع الشرایط، تردید نمود، ازجمله این دلیل‌ها، روایاتی است که در اثبات ولایت فقیه، به آن استناد می‌شود، برای نمونه، می‌توان از مقبوله عمر بن حنظله نام برد که در بسیاری از کتب حدیثی نقل شده و فقها در مباحث گوناگون از آن بهره جسته‌اند. براساس این حدیث، پس از آنکه امام صادق‌علیه‌السلام شیعیان را از مراجعه به حاکم جور، برای حل منازعات و مرافعات برحذر می‌دارد و از آنان می‌خواهد برای این منظور به عالمی شیعی که حدیث ائمه و حلال و حرام آنان را بشناسد رجوع کنند، می‌فرماید:

> فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه، فانما استخفّ بحكم الله و علينا ردّ والرادّ علينا الرادّ علي الله و هو علي حد الشرك بالله. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۶۸؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۶ / ۲۱۸؛ حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱ / ۲۳؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۵۵؛ احسایی، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۳۴)
>
> من فرد واجد این شرایط را حاکم بر شما قرار دادم، پس هرگاه او بر طبق حکم ما حکم نمود و شخص مراجعه‌کننده، حکم او را نپذیرفت، او حکم خدا را

کوچک شمرده و ما را رد نموده است و هرکس، ما را رد کند، خداوند را رد کرده و رد کردن خداوند، در حد شرک ورزیدن به اوست.

حال که براساس این مقبوله، نپذیرفتن حکم حاکم اسلامی در مسائل خُرد قضایی، گناهی بس بزرگ شمرده می‌شود، بی‌تردید، فتنه‌گری، اقدام براندازانه، رودررویی نظامی، جبهه‌گیری سیاسی، شوراندن مردم مقابل او و در یک کلمه، خروج بر او. گناهی بزرگ‌تر خواهد بود.

می‌توان این سخن را موضع همه فقهایی دانست که به‌نحوی، سخن از ولایت فقیه به میان آورده‌اند و از آحاد جامعه خواسته‌اند او را در اجرای امور یاری نمایند. ازجمله شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) که می‌نویسد:

فاما اقامة الحدود، فهو الي سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالي، و هم ائمة الهدي من آل محمد عليهم السلام و من نصبوه لذلك من الامراء والحكام، و قد فوّضوا النظر فيه الي فقهاء شيعتهم مع الامكان ... و يجب علي اخوانه من المؤمنين معونته علي ذلك اذا استعان بهم. (مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰)

اقامه و اجرای حدود الهی به سلطان اسلام که از ناحیه خداوند منصوب گردیده، واگذار شده و مصادیق آن، ائمه هدی از خاندان پیامبرﷺ و امرا و حاکمانی هستند که ایشان، برای این منظور نصب نمایند. و آنان [در زمان غیبت] نگریستن در این امر را به فقیهان شیعه واگذار کرده‌اند تا درصورت امکان، اقدام نمایند ... و بر برادران ایمانی چنین فقیهی واجب است درصورتی‌که از آنان طلب یاری کند، او را یاری نمایند.

سلاّر دیلمی (م ۴۶۳ ق) نیز، در مبحث امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسد:

قد فوّضوا عليهم السلام الي الفقهاء اقامة الحدود و الاحكام بين الناس ... و أمروا عامة الشيعة، بمعاونة الفقهاء علي ذلك. (دیلمی، ۱۴۱۴: ۲۶۴)

ائمه‌علیهم‌السلام، اقامه حدود و اجرای احکام را به فقیهان تفویض کرده‌اند ... و به عموم شیعیان دستور داده‌اند آنان را در این زمینه، یاری کنند.

شهید اول (م ۷۸۶ ق) با صراحت بیشتری می‌نویسد:

و الحدود و التعزيرات الي الامام و نائبه ولو عموما، فيجوز حال الغيبة، للفقيه ...

اقامتها مع المكنة، و يجب علي العامة تقويته و منع المتغلب عليه مع الامكان. (شهید اول، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۷)

[اجرای] حدود و تعزیرات، مربوط به امام و نائب او است؛ هرچند نائب عام. بنابراین، در عصر غیبت، برای فقیه جایز است درصورت توان، آنها را اقامه کند و بر عامهٔ مردم نیز واجب است او را تقویت نمایند و با کسانی که درپی چیرگی بر او هستند، درصورت امکان، مقابله کنند.

شاید با توجه به همین نکات است که فقیه برجسته‌ای مانند کاشف الغطا (م ۱۲۲۸ ق) احکام ویژهٔ بغی را شامل خروج‌کنندگان بر نائب عام امام می‌داند و به‌صراحت می‌نویسد:

يدخل في البغاة كل باغ علي الامام او نائبه الخاص او العام ممتنعة عن طاعته فيما امر به و ينهي عنه. (کاشف الغطاء، بی‌تا: ۲ / ۴۰۴)

در زمره باغیان است هرکس که بر امام یا نائب خاص و یا نائب عام او خروج نماید و از اطاعت او و اجرای امر و نهی او خودداری ورزد.

در عبارت‌های یکی از فقهای معاصر نیز آمده است:

كما يجب قتال الخارج علي المعصوم يجب قتال الخارج علي نائبه. (روحانی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۱۱۲)

همان‌گونه که جنگیدن با خروج‌کننده در مقابل معصوم، واجب است، همین‌کار با خروج‌کننده بر نائب او نیز، واجب است.

در این زمینه می‌توان از برخی روایات نیز، به‌منزلهٔ تأییدکننده بهره گرفت. ازجمله در روایتی بنابر نقل شیخ طوسی از امام باقر علیه‌السلام آمده است:

ذكرت الحرورية عند علي علیه‌السلام، فقال: إن خرجوا علي امام عادل او جماعة فقاتلوهم، و ان خرجوا علي امام جائر فلا تقاتلوهم ... . (حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۰)

پیش علی علیه‌السلام، سخن از حروریه[1] به میان آمد، حضرت فرمود: اگر آنان ضد

۱. حروریه منسوب است به حروراء و آن نام جایی است بیرون کوفه که گروهی از خوارج، نخستین اجتماع اعتراض‌آمیز خود را در آنجا تشکیل دادند. (بنگرید به: ابن‌منظور، ۱۴۱۶: ۳ / ۱۲۰)

امامی عادل یا گروهی [از مسلمانان] خروج کردند. با آنان بجنگید و چنانچه ضد حاکمی جائر قیام نمودند، با آنان وارد جنگ نشوید.

عبارت این روایت، از دو جهت تأییدکننده مدعای ماست، یکی اینکه در آن، سخن از «امام عادل» به‌صورت نکره و در مقابل حاکم جائر به‌میان آمده که شمول ظاهری آن، دربرگیرنده هر حاکم عادلی است؛ و دیگر، تعبیر «او جماعة» است که بی‌تردید یا نزدیک به یقین، مراد از آن گروهی از مسلمانان‌اند که مورد حمله و تعدی واقع شده‌اند.

در روایتی دیگر نیز می‌خوانیم: پیامبر اکرمﷺ خطاب به علیؑ فرمود:

یا علي! إنّ الله تعالي قد کتب علی المؤمنین الجهاد في الفتنة من بعدي کما کتب علیهم الجهاد مع المشرکین معي، فقلت: یا رسول الله! و ما الفتنة التي کتب علینا فیها الجهاد؟ قال: فتنة قوم یشهدون أن لا اله الا الله و أني رسول الله و هم مخالفون لسنتي و طاعنون في ديني ... . (همان: ۶۱)

ای علی! خداوند دربارهٔ فتنه‌ای که پس از من رخ می‌دهد، جهاد را بر اهل ایمان واجب کرده است؛ همان‌گونه که بر آنان واجب کرده است همراه من، با مشرکان جهاد نمایند، عرض کردم: ای رسول خدا! فتنه‌ای که خداوند، جهاد را دربارهٔ آن بر ما واجب کرده چیست؟ فرمود: فتنهٔ کسانی که [در زمره مسلمانان هستند و] به وحدانیت خدا و اینکه من پیامبر او هستم شهادت می‌دهند؛ و حال آنکه با سنّتم مخالف‌اند و به دینم ضربه می‌زنند ... .

پس از این سخن پیامبرﷺ، علیؑ پرسید: حال که آنان، به وحدانیت خدا و پیامبری شما گواهی می‌دهند، پس بر چه اساس با آنان بجنگیم؟ و حضرت، بسان ضابطه‌ای کلی فرمود:

علي احداثهم في دینهم و فراقهم لامري و استحلالهم دماء عترتي. (همان)

مبارزه شما با آنان، براساس بدعت‌هایی است که در دینشان به‌وجود می‌آورند و به این سبب است که از فرمان من جدا شده [آن را اطاعت نمی‌کنند] و ریختن خون خاندان مرا، حلال می‌شمرند.

و برخی روایات، شیوه مقابله امام علیؑ با معارضان و فتنه‌گرانِ به‌ظاهر مسلمان را فقط مخصوص زمان آن حضرت ندانسته و به‌منزلهٔ سیره‌ای جاری در همهٔ زمان‌ها مطرح

کرده‌اند. ازجمله، در روایتی معتبر از قول عبدالرحمن بن حجاج می‌خوانیم که وی گفت: شنیدم امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: در جنگ علی‌علیه‌السلام با اهل قبله، برکت بزرگی بود، اگر آن حضرت با اهل قبله نمی‌جنگید، هیچ‌کس پس از او نمی‌دانست، چگونه با آنان رفتار نماید. (حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۰)

چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان

حال که براساس ادله و قرائن یادشده، تردیدی در شمول احکام اهل بغی، به شورشیان و خروج‌کنندگان بر حاکمیت فقیه جامع الشرایط باقی نمی‌ماند، مناسب است به بررسی چگونگی تعامل و رفتار نظام اسلامی با آنان بپردازیم. باید گفت، در این زمینه، مسائل مهمی قابل طرح است که بررسی هریک از آنان، یکی پس از دیگری، ضروری است.

یک. مذاکره با باغیان و ارشاد آنان، پیش از اقدام نظامی

بر حاکم اسلامی لازم است پیش از هرگونه اقدام نظامی و انتظامی مقابل باغیان، آنان را ارشاد و راهنمایی کند تا چنانچه حقی از آنان پایمال شده، احقاق گردد، یا اگر دچار ابهام و شبهه‌ای هستند، برطرف شود.

علامه حلّی در این زمینه می‌نویسد:

> نبرد با باغیان پس از آن واجب است که کسی به‌سوی آنان گسیل شود تا از سبب خروجشان، پرس‌وجو کند و شبهه [احتمالی] آنان را روشن و برطرف نماید و راه صواب را برای ایشان روشن سازد.

وی در استدلال بر ضرورت این کار نیز می‌نویسد:

> لان الغرض كفّهم و دفع شرهم، فاذا أمكن بمجرد القول لم يعدل الي القتل. (حلّی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۰)
>
> زیرا هدف از جنگ با این طایفه، بازداشتن آنان [از اقدامات خود] و جلوگیری از شرّ ایشان است، بنابراین، چنانچه رسیدن به این هدف، تنها با گفتگو امکان‌پذیر باشد، نباید به قتل [و اقدام نظامی] متوسل شد.

به‌نظر می‌رسد آنچه علامه و دیگر فقها در این زمینه می‌توانند به آن استناد کنند، یکی آیه شریف: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ...» (حجرات / ۹) است که به‌صراحت فرمان داده است، پیش از جنگ و درگیری، به گزینه صلح و اقدامات مسالمت‌آمیز، توجه شود؛ و دیگری سیرهٔ امام علی‌علیه‌السلام است که هیچ‌گاه بدون نصیحت و ارشاد و اتمام‌حجت با دشمنان، به نبرد با آنان بر نخاست، چنان‌که برای این منظور، عبدالله بن عباس را روانه دیدار با خوارج نمود و رهنمودهای لازم را دراین‌باره ارائه کرد. (بنگرید به: طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۳ / ۳۴۳)

دو. مقابله نظامی و انتظامی با آنان

آراء فقها، در جواز، بلکه وجوب جنگیدن با باغیان پس از تذکرات لازم و اتمام حجت با ایشان، مشترک است، شیخ طوسی می‌نویسد:

> جاز للامام قتاله و مجاهدته. (طوسی، بی‌تا: ۲۹۶)
> برای امام، جنگ و جهاد با اهل بغی، جایز است.

وی در جای دیگری می‌نویسد:

> لا خلاف ان قتال اهل البغي واجب. (همو، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۳)
> در اینکه جنگیدن با باغیان واجب است، اختلافی نیست.

در عبارت‌های ابن‌ادریس حلّی نیز، آمده است: «جاز للامام قتاله و مجاهدته». (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵) علامه حلّی نیز، دراین‌باره ادعای اجماع می‌کند و می‌نویسد: «قتال اهل البغي واجب بالاجماع و النص». (حلّی، ۱۳۳۳: ۲ / ۹۸۳؛ همو، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۹۱)

مقصود وی از نص، پیش از هر چیز، آیه نُهم سوره حجرات است که براساس مضمون آن، لازم است، درصورتی‌که باغیان، تن به آشتی ندهند، با آنان جنگید.

گرچه براساس نوشته بسیاری از مفسران، شأن نزول این آیه وقوع درگیری میان دو گروه از دو قبیله اوس و خزرج است، (طبرسی، ۱۴۱۵: ۹ / ۲۲۰؛ نیز بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۹: ۹ / ۳۱۵)

و برحسب ظاهر، ارتباط روشنی با موضوع بحث ما، یعنی خروج گروهی از مسلمانان مقابل امام عادل ندارد، با توجه به اینکه پیامبرﷺ پس از نزول این آیه، اشاره به جنگ‌های امام علی‌ؑ با باغیان نموده، و برخی ائمه‌ؑ نیز، در مسئله وجوب مقابله با باغیان به آن استناد نموده‌اند، فقیهان نیز به پیروی از ایشان، آن را دلیلی بر این حکم دانسته‌اند. (بنگرید به: طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۰؛ نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۲۳) براساس روایتی که در منابع متعددی نقل شده، و در مبحث جهاد به خبر اَسیاف مشهور است، امام صادق‌ؑ، یکی از جنگ‌های مورد نظر پیامبر اسلامﷺ را جنگ با باغیان شمرد و پس از استناد به آیه مزبور در این زمینه، فرمود:

> فلما نزلت هذه الآية قال رسول اللهﷺ: ان منكم من يقاتل بعدي علي التأويل كما قاتلت علي التنزيل فسئل النبيﷺ من هو، فقال: خاصف النعل يعني اميرالمؤمنين ... . (بنگرید به: کلینی، ۱۳۶۵: ۵ / ۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۴ / ۱۱۴؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۷۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۸۵؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲ / ۳۲۱؛ حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۱۸)
>
> چون این آیه فرود آمد، پیامبرﷺ فرمود: پس از من، برخی از شما، دربارهٔ تأویل [و تفسیر] قرآن می‌جنگد، همان‌گونه که من در مورد اصل نزول آن جنگیدم، از پیامبرﷺ پرسیده شد: مقصود شما از آن برخی کیست؟ فرمود: تعمیرکننده و دوزنده کفش، یعنی امیرالمؤمنین‌ؑ.

و در روایتی از امام علی‌ؑ می‌خوانیم:

> القتال قتالان: قتال الفئة الباغية حتي يفيؤا و قتال الفئة الكافرة حتي تسلموا. (حمیری قمی، بی‌تا: ۶۲، حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۲)
>
> جنگ و جهاد بر دو قسم است: جهاد با باغیان تا اینکه [به حق] برگردند و جهاد با کافران، تا اینکه به اسلام گردن‌نهند.

ممکن است گفته شود، براساس سخن صریحی که از امام علی‌ؑ در نهج‌البلاغه آمده، آن حضرت، از کشتار خوارج پس از خود نهی فرموده است و این سخن با آنچه گذشت، به‌نظر سازگار نیست. عبارت نهج‌البلاغه چنین است:

لا تقتلوا الخوارج بعدي فليس من طلب الحق فأخطاه كمن طلب الباطل فأدركه يعني معاويه و اصحابه. (سیدمرتضی، بی‌تا: ۹۴؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۳)
پس از من، اقدام به قتل خوارج نکنید، زیرا کسی که جویای حق باشد ولی در این مورد دچار خطا شود مانند کسی نیست که در پی باطل باشد و به آن دست‌یابد، یعنی معاویه و همراهانش.

ولی باید گفت، افزون‌بر اینکه این حدیث، ناظر بر گروهی از باغیان است نه همه آنان، منظور از خوارج در آن، به قرینه اینکه دربرابر اصحاب صفین قرار داده شده‌اند، تنها خوارج نهروان‌اند و الف و لام آن، الف و لام عهد است. بنابراین باید سخن مزبور را قضیه خارجیه‌ای شمرد که درصورت اثبات صدور آن، مبتنی بر مصالحی است که در شرایط آن زمان، امام‌علیه‌السلام بدان نظر داشته است و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را به همه زمان‌ها تعمیم داد و براساس آن، در وجوب جهاد با باغیان که در حد کافی پشتوانه قرآنی و حدیثی دارد و حتی برخی آن را اجماعی دانسته‌اند، تردید نمود.

سه. سرنوشت جنازه‌های باغیان پس از نبرد

در اینکه اگر کسی از نیروهای جبهه حق و سربازان امام عادل، در کارزار با باغیان کشته شود، شهید و بی‌نیاز از غسل و کفن است، بحثی نیست. صاحب جواهر در مبحث بغی، به اتفاق نظر فقها دراین‌باره اشاره می‌کند و می‌نویسد: «المقتول مع العادل شهید لایغسل و لایکفن بل یصلي علیه بلاخلاف اجده فیه». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۲۸) و اما در اینکه آیا جنازه‌های افراد جبهه مقابل، مشمول غسل و کفن می‌باشند و بر آنها نماز خوانده می‌شود یا خیر، اختلاف است.

برخی مانند شیخ طوسی و علامه حلی، در برخی کتب خود، قول نخست را ترجیح داده‌اند. (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۷۸؛ حلی، ۱۳۳۳: ۱ / ۴۳۴) درحالی‌که در برخی دیگر از آثار خویش، قول دوم را برگزیده‌اند. (طوسی، ۱۴۱۷: ۱ / ۷۱۴، حلی، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۹۹) بعضی نیز، مانند کاشف الغطا، تنها بر قول دوم تأکید نموده‌اند. (کاشف الغطا، بی‌تا: ۲ / ۴۰۴)

به نظر می‌رسد، این اختلاف از اختلاف آراء فقها دربارهٔ کفر یا عدم کفر باغیان، به‌جهت خروج بر امام عادل نشأت گرفته باشد. موضوعی که بررسی همه‌جانبهٔ آن نیازمند تحقیقی

دیگر است؛ هرچند می‌توان عجالتاً، کافرنبودن این گروه را به‌دلیل برخی روایات، ازجمله، روایتی که در ذیل خواهد آمد، ترجیح داد.

> انه سئل عن الذین قاتلهم من اهل القبلة أکافرون هم؟ قال‌علیه‌السلام: کفروا بالاحکام و کفروا بالنعم کفرا لیس ککفر المشرکین الذین دفعوا النبوة و لم یقروا بالاسلام ولو کانوا کذلك ما حلّت لنا مناکحتهم ولا ذبائحهم ولا مواریثهم. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۶۶)
> از علی‌علیه‌السلام پرسیده شد: آیا کسانی‌که اهل قبله [و مسلمان] بودند و حضرت با آنان جنگید، در زمره کافران هستند؟ حضرت، در پاسخ فرمود: آنان، نسبت به احکام و نعمت‌ها[ی الهی] کفر ورزیدند و کفر آنان، همانند کفر مشرکان نیست که نبوت را رد کرده به اسلام اقرار ننمودند. اگر این گروه، بسان مشرکان، کافر شمرده می‌شدند، ازدواج با آنان و نیز ذبیحه‌ها و میراث‌های آنان، برای ما حلال نبود.

در روایتی دیگر آمده است:

> أن علیاعلیه‌السلام لمّا هزم الناس یوم الجمل قالوا له: یا امیرالمؤمنین! أ لاتأخذ اموالهم؟ قال: لا لأنهم تحرموا بحرمة الاسلام فلا یحلّ اموالهم ... . (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۶)
> چون در جنگ جمل، باغیان، شکست خورده، فرار نمودند، به امیرالمؤمنین عرض شد: آیا اموالشان را مصادره نمی‌کنید؟ فرمود: خیر، زیرا آنان از حرمت اسلام برخوردارند؛ بنابراین، روا نیست به اموالشان دست‌درازی شود.

افزون‌براین، می‌توان گفت، مقتضای نصوص فراوانی که به‌موجب آنها، اشخاص، به‌صرف گفتن شهادتین، مسلمان شمرده می‌شوند، آن است که احکام اسلام را بر گروه یادشده، بار کنیم، و به حکم استصحاب، مادامی که دلیل قاطعی بر خلاف آن یافت نشده، آنان را محکوم به کفر ندانیم.

البته بدیهی است این سخن، دربارهٔ باغیانی صادق است که به‌دلیل سبّ ائمه‌علیهم‌السلام در زمره ناصبیان نباشند و یا به انکار ضروریات دین اقدام ننمایند.

چهار. سرنوشت اموال آنان

بنابر ظاهر برخی روایات، اموال باغیان، دارای حرمت است و نباید مصادره شود. یکی از سربازان امام علی‌علیه‌السلام در جنگ جمل به نام ابوقیس، می‌گوید: [پس از پایان جنگ] علی‌علیه‌السلام صدا زد:

هرکس مال خود را یافت، بردارد. مردی، طشت خود را که ما در آن غذا پخته بودیم دید، از او خواستیم تا پختن غذا صبر کند، ولی او صبر نکرده با پای خود آن را انداخت و برد. (همان)

براساس روایت دیگری که شیخ طوسی، به سند خود از مروان بن حکم نقل می‌کند، وی می‌گوید: پس از آنکه علی‌علیه‌السلام ما را در کنار بصره، فراری داد [و پیروز شد]، اموال مردم را به آنان باز گردانید ... در این میان مردی از حضرت تقاضا کرد اموال و اسیران، بین سربازان تقسیم شود و چون این درخواست را عده زیادی تکرار کردند، حضرت [جهت فرونشاندن تقاضای آنان] فرمود:

> أيّكم يأخذ امّ المؤمنين في سهمه؟ (صدوق، بی‌تا: ۱ / ۱۵۴)
> کدام‌یک از شما، ام المؤمنین [عایشه] را در سهم خود برمی‌دارد؟

ازاین‌رو، یکی از فقهای پیشین می‌نویسد:

> روا نیست اموال باغیان، به غنیمت گرفته شود و همانند اموال کافران حربی تقسیم گردد. من فقیهی که با این حکم مخالفت کرده باشد، سراغ ندارم. (سید مرتضی، ۱۴۱۷: ۴۴۳)

البته براساس برخی روایات مستدل، بدین‌وسیله، امام علی‌علیه‌السلام بر مغلوبان جنگ جمل منت نهاده و به‌خاطر برخی مصالح، آنان را عفو کرده است؛ ازجمله طبق روایتی که شیخ صدوق به سند خود، از عبدالله بن سلیمان نقل می‌کند، می‌گوید: من نحوه رفتار امام علی‌علیه‌السلام با اموال اصحاب جمل را با امام صادق‌علیه‌السلام در میان گذاشتم؛ ایشان فرمود: علی‌علیه‌السلام بر آنان منت نهاد، همان‌گونه که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بر مکّیان منت نهاد. علی‌علیه‌السلام، اموال آنان را مصادره نکرد، چون می‌دانست به‌زودی دولت باطل، بر شیعیانش چیره می‌شود. هدف حضرت این بود که با شیعیانش نیز، به‌شیوه او رفتار شود. اگر علی‌علیه‌السلام همه اهل بصره را می‌کشت و اموالشان را مصادره می‌کرد، برای او حلال بود؛ ولی او بر آنان منت نهاد تا پس از او، بر شیعیانش منت گذارند [و اموالشان را مصادره نکنند]. (صدوق، بی‌تا: ۱ / ۱۵۴؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۵۸ و ۵۹)

براساس روایت دیگری از امام باقرعلیه‌السلام آن حضرت فرمود:

لولا أن علیاعليه السلام سار في اهل حربه بالكفّ عن السبي و الغنيمة للقيت شيعته من الناس بلاء عظيما ... والله لسيرته كانت خيرا لكم مما طلعت عليه الشمس. (حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۵۹)

اگر سیره علیعليه السلام در مورد دشمنان جنگی خود، این نبود که از اسارت [زنان و فرزندان] و به غنیمت‌گرفتن اموال آنان خودداری کند، شیعیانش، از ناحیه مردمان [مخالف] دچار بلا و مصیبت بزرگی می‌شدند ... به خدا سوگند! سیره آن حضرت برای شما، از آنچه خورشید بر آن طلوع کرده، بهتر است.

بنابراین، باید چگونگی برخورد با اموال باغیان را منوط به تشخیص و صلاحدید امام و حاکم اسلامی دانست. بدیهی است تصمیم در این باره، می‌تواند با توجه به شرایط و اوضاع و احوال زمانه، متفاوت باشد.

پنج. چگونگی رفتار با زنان و کودکان آنان

براساس روایت اخیر و برخی دیگر روایات، زنان و کودکان باغیان به اسارت در نمی‌آیند و با آنان، همانند زنان و کودکان کافران حربی رفتار نمی‌شود. این مطلبی است که بسیاری از فقها بر آن تأکید کرده، یا درباره آن اجماع نموده‌اند. (بنگرید به: طوسی، بی‌تا: ۲۹۷؛ همو، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۷۰؛ همو، ۱۴۰۰: ۳۱۵؛ همو، ۱۴۰۴: ۲۶۴؛ ابن‌براج، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۲۵؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۶؛ محقق حلّی، ۱۴۰۹: ۱ / ۲۵۷؛ علامه حلّی، ۱۴۱۴: ۹ / ۴۲۶)

گفتنی است، براساس فقه اسلامی، آحاد جامعه لازم است، به دو نکته مهم درباره نحوه مقابله با باغیان و شورشان بر امام عادل توجه کنند:

نخست اینکه درصورتی که حاکم اسلامی برای مقابله با باغیان آنان را فراخواند، دعوت او را اجابت کرده، در مقابله با آنان و خنثی‌کردن ترفندها و توطئه‌هایشان کوتاهی نکنند.

شیخ طوسی، پس از تعریف باغی و تبیین نقش امام، برابر باغیان می‌نویسد:

و يجب علي من يستنهضه الامام في قتالهم النهوض معه و لايسوغ له التأخر عن ذلك. (طوسی، بی‌تا: ۲۹۷)

بر کسانی که امام آنها را جهت جنگ با باغیان فرا می‌خواند، واجب است او را همراهی کنند و تأخیر در این کار جایز نیست.

وی، در تعداد دیگری از کتاب‌هایش نیز، بر این نکته تأکید کرده است. (بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۴: ۲۴۴، ۱۴۰۰ و ۲۱۵)

قاضی، ابن‌برّاج نیز می‌گوید:

> بر مؤمنین واجب است، هرگاه امام، آنان را به نبرد با باغیان فراخواند و برای این منظور، از آنان طلب یاری کرد، او را اجابت نمایند و برای هیچ‌یک از آنان، تأخیر در این کار، جایز نیست. (ابن‌برّاج، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۲۵)

ابن‌ادریس نیز، در سخنی مشابه، بر این نکته تأکید می‌کند. (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵) علامه حلّی، افزون‌بر بیان آنچه دیگران گفته‌اند، کوتاهی در این زمینه را گناه کبیره شمرده، می‌نویسد: «والتأخیر عن قتالهم کبیرة». (حلّی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۲)

نکته دوم آنکه بر آحاد جامعه اسلامی لازم است از هرگونه اقدام خودسرانه ضد باغیان خودداری کنند و بدون دعوت و فراخوان حاکم اسلامی، به مبارزه نظامی با آنان برنخیزند. شیخ طوسی، به‌صراحت می‌نویسد:

> لایجوز لاحد قتال اهل البغي الا بامر الامام. (طوسی، بی‌تا: ۲۹۷)
> جنگ با باغیان، بدون دستور امام، برای احدی جایز نیست.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

> ان قتالنا تبع لقتال الامام و لیس لنا الانفراد بقتالهم. (همو، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۳؛ همو، ۱۴۰۴: ۲۴۴)
> جنگ ما با باغیان، تابع جنگ امام با ایشان است و ما حق نداریم، به‌طور مستقل وارد جنگ با آنان شویم.

قاضی ابن‌برّاج و ابن‌ادریس نیز، هریک، به‌گونه‌ای بر آن تصریح کرده‌اند. (ابن‌براج، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۲۵؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)

به‌طورکلی، جلوگیری از اختلال نظام و پرهیز از هرگونه هرج‌ومرج در این زمینه، از امور مهمی است که بدون رعایت قوانین و پیروی از حاکم اسلامی، میسر نیست و در تأکید بر آن، افزون‌بر آیاتی مانند آیه: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولي الامر

منکم» (نساء / ۵۹) می‌توان به روایات زیر از پیامبر اکرمﷺ نیز، استناد نمود:

من کره من امیره شیئا فلیصبر، فانه من خرج من طاعة السلطان شبرا مات میتة جاهلیة. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۹ / ۳۳۱)

هرکس نسبت‌به برخی از کارهای امیر و سرپرست خود، ناخشنود است، شکیبایی نماید [و از اطاعت او سرباز نزد] زیرا هرکس، به اندازه یک وجب، از اطاعت سلطان [عادل] بیرون رود، به مرگ جاهلی می‌میرد.

من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات میتة جاهلیة. (همان)

هرکس از اطاعت [پیشوای عادل] و از همراهی با امت اسلامی؛ بیرون رود و [به همین حالت] بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

من فارق الجماعة شبرا فمات فمیتته جاهلیة. (همان)

هرکس به اندازه یک وجب از امت اسلامی جدا شود، و [در همین حالت] بمیرد، مرگ او به مرگ جاهلی خواهد بود.

نتیجه

براساس دیدگاه مشهور و قابل دفاع در بین فقها، باغیان به کسانی اطلاق می‌شود که ضد پیشوای عادل، قیام نمایند و با اقدامات براندازانه و تحرکات خشونت‌آمیز، به مقابله و معارضه با حاکمیت وی برخیزند. البته تحقق بغی و خروج بر پیشوای عادل، مشروط بر آن است که این گروه، در مکان و تشکیلاتی جداگانه گرد آیند و در عرف سیاسی، دارای قدرت و شوکت باشند. به‌گونه‌ای که فرونشاندن فتنه آنان، بدون تجهیز افراد و اعزام نیروی نظامی میسّر نباشد؛ و درصورتی‌که معارضان، فاقد یکی از این دو شرط باشند، مشمول احکام مربوط به محاربان خواهند بود.

براساس قرائن و شواهد گوناگون، می‌توان احکام مربوط به خروج‌کنندگان بر امام معصومؑ را به خروج‌کنندگان و شورشیان بر ولی فقیه نیز تعمیم داد. و با توجه به نصوص قرآنی و روایی، لازم است حاکمیت اسلامی قبل از هرگونه اقدام مقابل باغیان، آنان را ارشاد و راهنمایی کرده درصورت عدم اطاعت، با آنان وارد جنگ شود. همهٔ فقها بر این راهبرد، هم‌رأی‌اند. براساس آنچه از روایات و سیره امام‌علیؑ استفاده می‌شود، باغیان، محکوم به

کفر نیستند و درصورت صلاحدید حاکم اسلامی، اموال آنان مصادره نمی‌شود و زنان و فرزندانشان نیز به اسارت در نمی‌آیند.

چنانچه حاکم اسلامی مردم را به مقابله با باغیان فراخواند، اطاعت از او واجب و کوتاهی در این امر جایز نیست. همچنان که بر آحاد مردم واجب است از هرگونه اقدام خودسرانه ضد باغیان پرهیز نمایند.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. ابن‌اثیر، ۱۳٦٤، ***النهایة فی غریب الحدیث***، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

۳. ابن‌ادریس، حلّی، ۱٤۱۱ق، ***السرائر***، قم، نشر اسلامی، چ دوم.

٤. ابن‌شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۲۸، ***متشابة القرآن***، بیدار.

٥. ابن‌منظور، ۱٤۱٦ق، ***لسان العرب***، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

٦. احسایی، ابن ابی‌الجمهور، ۱٤۰٥ ق، ***عوالی اللآلی***، قم، سید الشهدا.

۷. انصاری، محمدعلی، ۱٤۱٥ ق، ***الموسوعة الفقهیة المیسره***، قم، مجمع الفکر الاسلامی.

۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۹۱ ق، ***وسائل الشیعة***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۹. حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، بی‌تا، ***قرب الاسناد***، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی.

۱۰. دیلمی، سلار بن عبدالعزیز، ۱٤۱٤ ق، ***المراسم العلیة***، قم، المعاونة الثقافیة للمجمع العالمی لاهل‌البیت.

۱۱. راغب اصفهانی، ۱٤۱۲ ق، ***مفردات الفاظ القرآن***، بیروت، الدارالسلامیة.

۱۲. روحانی، سید محمدصادق، ۱٤۱۳ ق، ***فقه الصادق***، قم، دارالکتاب.

۱۳. سیدمرتضی، ۱٤۱۷ ق، ***مسائل الناصریات***، تهران، رابطة الثقافة والعلاقات الاسلامیة.

۱٤. ـــــــــ، بی‌تا، ***نهج البلاغه***، قم، دارالهجرة.

۱٥. شهید اول، محمد بن مکی، ۱٤۱٤ ق، ***الدروس الشرعیة***، قم، نشر اسلامی.

۱۶. ـــــــــ، ۱٤۱۱ ق، ***اللمعة الدمشقیه***، قم، دارالفکر، چ اول.

۱۷. شهید ثانی، زین‌الدین، ۱٤۱۰ ق، ***الروضة البهیه***، قم، داوری.

۱۸. ـــــــــ، ۱٤۱٦ ق، ***مسالک الافهام***، قم، پاسدار اسلام.

۱۹. صدوق، محمد بن علی، ۱٤۰۳ ق، ***الخصال***، قم، نشر اسلامی.

۲۰. ـــــــــ، بی‌تا، ***علل الشرایع***، قم، انتشارات مکتبة الداوری.

۲۱. طباطبایی، سیدعلی، ۱٤۱٥ ق، ***ریاض المسائل***، قم، نشر اسلامی.

۲۲. طبرسی، احمد بن علی، ۱٤۰۳ق، ***الاحتجاج***، مشهد، نشر مرتضی.

۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، ۱٤۱٥ ق، ***مجمع البیان***، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

۲٤. طریحی، فخرالدین، ۱٤۰۸ ق، ***مجمع البحرین***، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة.

۲٥. طوسی، محمد بن حسن، ۱٤۱۷ ق، ***الخلاف***، قم، نشر اسلامی.

۲٦. ـــــــــ، بی‌تا، ***النهایة***، بیروت، دارالاندلس.

۲۷. ـــــــــ، ۱۳٥۱، ***المبسوط***، تهران، المکتبة المرتضویة.

۲۸. ـــــــــ، ۱٤۰۰ ق، ***الاقتصاد***، قم، چاپخانه خیام.

۲۹. ـــــــــ، ۱٤۰٤ ق، ***الرسائل العشر***، قم، نشر اسلامی.

۳۰. ـــــــــ، ۱٤۰۹ ق، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، مطبعة مکتب الاعلام اسلامی.

۳۱. ـــــــــ، ۱۳٦٥، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دارالکتب الاسلامیة.

۳۲. حلّی، یوسف بن مطهر [علامه]، ۱٤۲۰ ق، ***تحریر الاحکام***، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۳۳. ـــــــــ، ۱٤۱٥ ق، ***مختلف الشیعة***، قم، نشر اسلامی.

۳٤. ـــــــــ، ۱۳۳۳ ق، ***منتهی المطلب***، تبریز، نشر حاج احمد.

۳٥. ـــــــــ، ۱٤۱۷ ق، ***تذکرة الفقهاء***، قم، مؤسسه اهل‌البیت.

۳٦. ـــــــــ، ۱٤۱۰ ق، ***ارشاد الاذهان***، قم، نشر اسلامی.

۳۷. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، ***تفسیر عیاشی***، تهران، چاپخانه علمیه.

۳۸. فیروزآبادی، مجدالدین، ۱٤۱۲ ق، ***القاموس المحیط***، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۳۹. ابن‌برّاج، ۱٤۰٦ ق، ***المهذب***، قم، نشر اسلامی.

٤۰. قمی، علی بن ابراهیم، ۱٤۰٤ ق، ***تفسیر قمی***، قم، مؤسسه دارالکتاب.

٤۱. کاشف الغطا، جعفر، بی‌تا، ***کشف الغطاء***، اصفهان، مهدوی.

٤۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳٦٥، ***الکافی***، تهران، دارالکتب الاسلامیة.

٤۳. مجلسی، محمدباقر، ۱٤۰٤ ق، ***بحارالانوار***، بیروت، مؤسسة الوفاء.

٤٤. محقق حلّی، جعفر بن حسن، ۱٤۰۹ ق، ***شرایع الاسلام***، تهران، استقلال.

٤٥. مفید، محمد بن نعمان، ۱٤۱۰ ق، ***المقنعة***، قم، نشر اسلامی.

٤٦. نجفی، محمدحسن، ۱۳٦۲، ***جواهر الکلام***، تهران، دارالکتب الاسلامیة.

٤۷. نوری، حسین، ۱٤۰۸ ق، ***مستدرک الوسائل***، قم، مؤسسه آل‌البیت.